

چگونه به صدای درون خود گوش کنیم؟



سخنرانی شانزدهم:
چگونه به صدای درون خود گوش کنیم؟

جول اوستین

به صدای درون تان باور داشته باشید
نه به چیزی که در ظاهر می بینید

این کتاب چی هست؟

این کتاب الکترونیکی متن کامل سخنرانی جول اوستین می باشد که برای علاقمندان به مطالعه تهیه کردم و فیلم آن را می توانید از آدرس زیر تهیه کنید:

negareshenik.ir/?p=5461

این کتاب چی نیست؟

این کتاب الکترونیکی را مطابق با فیلم مربوطه از جول اوستین درست کردم و در خدمت شما قرار دادم و جزو کتاب های اصلی خود جول اوستین نمی باشد.

در این کتاب الکترونیکی می خواهیم با شما در مورد اینکه «چگونه به صدای درون خود گوش کنیم؟» صحبت کنم.

ما همانطور که با گوش های فیزیکی مان می توانیم بشنویم با گوش های درونی مان نیز می توانیم بشنویم. خداوند مثل آنچه که در فیلم ها می بینیم معمولاً با صدای بلند با ما صحبت نمی کند. او از طریق روح مان با ما صحبت می کند.

خیلی وقت ها خداوند چیزهایی را به ما می گوید که با آنچه که ما با چشم هایمان می بینیم، تناقض دارد. *ممکن است دچار یک بیماری شده باشید که به نظر می رسد هیچوقت امکان ندارد شفا پیدا کنید. شما یک صدایی را می شنوید که می گوید:

شما به زودی خوب می شوید، شما یک فرد کامل و قوی هستید...

*ممکن است درگیر یک سری مشکلات مالی باشید که به نظر می رسد قرار نیست پیشرفتی را مشاهده کنید. شما یک صدایی را می شنوید که می گوید: شما مورد رحمت قرار گرفته اید و موفق خواهید شد و بیشتر از نیازتان به دست خواهید آورد...

تمام این ها دقیقا مخالف چیزهایی هستند که در ظاهر می بینید اما خداوند شما را به آنچه که قبل از این اتفاق ها بودید، فرا می خواند.

مثلاً:

* وقتی بیمار هستید، خدا شما را شفایافته می خواند.

* وقتی معتاد هستید، خدا شما را نجات یافته از اعتیاد می خواند.

* وقتی شما نازا هستید و نمی توانید بچه دار شوید، خداوند شما را مادر می خواند.

در کتاب مقدس آمده است که حضرت ابراهیم هیچ فرزندی نداشت و خداوند او را «پدر بسیاری از اقوام» خواند. گیدین احساس ناامنی و ترس می کرد. گفت خدایا من چون از یک خانواده فقیر به دنیا آمده ام، حتی نمی توانم رهبر قوم خودم اسرائیل باشم.

او خودش را ضعیف و بی صلاحیت می دید، در حالیکه خداوند او را «قهرمان توانا» می نامید.

شما در درونتان ممکن است صدایی را بشنوید که منطقی به نظر نرسند.

با خودتان فکر می کنید من که پاک نشدم، من هنوز اعتیاد دارم.

جول من هنوز مورد رحمت خداوند قرار نگرفته ام، چون هنوز درگیر این مشکلات هستم.

گیدین گفت من قهرمانی توانا نیستم، من در خانه پدرم آدم حقیری به حساب می آیم.

درواقع ابراهیم هم گفت من پدر بسیاری از اقوام نیستم، من حتی یک فرزند هم ندارم.

اما اگر می خواهید واقعتی که در زندگی تان قرار است اتفاق بیفتد را ببینید **نباید آنچه را که با چشم تان می بینید قبول کنید بلکه باید به صدایی که در درون تان می شنوید ایمان داشته باشید.**

شاید شرایط ظاهری تان اینطور به نظر برسد که ممکن نیست هیچوقت شفا پیدا کنید. ممکن نیست هیچوقت از این مشکلات نجات پیدا کنید یا هیچوقت شخص مناسب خود را پیدا کنید اما اگر به صدای درونت گوش کنی، صدایی به تو می گوید که:

بهبودی در راه است، قرضت پرداخت خواهد شد، درهای جدید به رویت باز خواهند شد و لطف خداوند در آینده تو قرار داده شده است.

اجازه نده که صداهایی که از بیرون می شنوی، بلندتر از صدای درونت باشند.

* خداوند همان چیزی را که به **گیدین** گفت به تو هم می گوید: تو قهرمانی توانا هستی و می توانی کارهای بزرگ را با موفقیت به اتمام برسانی و خیلی بیشتر از حد تصور می توانی پیشرفت کنی.

* خداوند همان چیزی را که به ابراهیم گفت به تو هم می گوید:

شما صاحب بچه خواهید شد، شما می توانید تصور کنید که فرزندتان در راه است.

* خداوند همان چیزی را که به **حضرت داوود** گفت به تو هم

می گوید:

شما بر آن مشکل بزرگ غلبه خواهی کرد. بله درست است، این واقعا مشکل بزرگی است اما شما بزرگتر از آن هستید. شما انتخاب شده اید، مجهز شده اید و قدرتمند هستید.

*خداوند همان چیزی را که به **مادر** من گفت به تو هم می گوید:

این سرطان برای تو آخر راه نیست، این بیماری آخرین داستان زندگی تو نخواهد بود. رستگاری در راه است و همه چیز آنطور که دوست دارید پیش می رود.

پس دیگر نسبت به چیزهایی که در ظاهر می بینی دلسرد نشو و در عوض به صداهایی که در درونت می شنوی دلگرم شو.

کتاب مقدس می گوید چیزهایی که ما در ظاهر می بینیم، موقتی هستند اما چیزی که در درونمان به ما الهام می شود و چیزی که خداوند به ما می گوید، همیشگی هستند. برداشتی دیگر از این جمله این است که چیزهایی که ما در ظاهر می بینیم همواره در حال تغییر هستند.

ممکن است بیماری تان همیشگی به نظر برسد، اما واقعیت این است که این شرایط در حال تغییر است. فقط گوشه ای از لطف خداوند کافیت تا ناگهان شما شفا پیدا کنید.

همان اعتیادی که سال هاست داری با آن دست و پنجه نرم می کنی، به نظر می رسد که جزئی از سرنوشت شما شده است اما نباید این دروغ را باور کنید، چون این شرایط هم در حال تغییر است.

ممکن است فکر کنی در بحران مشکلات گیر کرده ای، هیچ اتفاق خوبی قرار نیست برایت بیفتد و شاهد هیچ پیشرفتی هم نیستی.

تو فقط ایمانت را حفظ کن، چون شرایط قرار نیست اینطور باقی بماند.

خداوند حرف آخر را می زند. او می گوید اگر در مسیر درستی گام برداری من مسیرت را برایت روشن و روشن تر می کنم.

اگر دقیق به صدای درونت گوش کنی صدایی را می شنوی که می گوید مراحل جدید، فرصت های جدید و روابط جدیدی قرار است وارد زندگی ات شوند.

در قسمتی از کتاب آمده است که خشکسالی شدیدی حاکم

شده بود. بیشتر از سه سال و نیم بود که بارانی نباریده بود. همه گندم ها خشک شده بودند و ذخایر غذایی کم شده بودند.

مردم نگران بودند و نمی دانستند چه کار باید بکنند. حضرت الیاس آمد و به پادشاه گفت: «من صدای باران زیادی را شنیدم». اما هیچ ابری در آسمان نبود، به هر جایی که نگاه می کردی خشکی و بیابان بود، هیچ درخت و گیاهی هم وجود نداشت.

سال ها بود که وضعیت به همین شکل بود. مطمئنم که پادشاه فکر می کرد که الیاس گرمازده شده است و به او گفته است که تو اشتباه شنیدی، هیچ رعد و برقی وجود ندارد. هیچ صدای بارانی که تو می گویی شنیده نمی شود. همه چیز مثل قبل است.

اما راه خداوند اینگونه است:

* در وسط خشکسالی خداوند با شما در مورد باران صحبت می کند.

* در زمان کمبود خداوند با شما در مورد فراوانی صحبت می کند.

* وقتی احساس می کنید بی صلاحیت هستید و فکر می کنید چیز زیادی از زندگی نصیب تان نشده است، او با شما در مورد عظمت درونتان صحبت می کند.

او چیزهایی را در درون شما قرار می دهد که به نظر می رسد دستیابی به آنها برای شما غیرممکن است.

وقتی تنها هستید و با خودتان فکر می کنید که قرار نیست هیچوقت فرد مناسب خود را پیدا کنید، او با تو در مورد ارتباطات الهی صحبت می کند

او به شما الهام می کند که چه اتفاقی قرار است بیفتد و اغلب اوقات تمام این الهامات مخالف شرایطی هستند که در ظاهر می بینید.

* صدای درون تان در مورد **فراوانی** به شما می گوید اما چیزی که در ظاهر می بینید کمبود است.

* صدای درون تان در مورد **شفا** به شما می گوید اما چیزی که در ظاهر می بینید بیماری است.

* صدای درون تان در مورد رفتن به مراحل جدید زندگی تان به شما می گوید اما چیزی که در ظاهر می بینید، همان شرایط قبل است.

سوال این است که:

شما قرار است کدام گزارش را باور کنید؟

چیزی را که در ظاهر با چشمان تان می بینید یا گزارش خداوند را، یعنی چیزی که در درون تان به شما الهام می شود؟

من هم مثل الیاس، صدای رهایی را می شنوم. صدای آزادی، صدای بهبودی، صدای صعود به مرحله جدید زندگی تان و صدای فراوانی را می شنوم.

خداوند می خواهد کار جدیدی برای شما انجام دهد و می خواهد از حد انتظارات شما فراتر برود. شما ممکن است هیچ نشانه ای از آن نبینید و همه چیز مثل قبل به نظر برسد. اما باید آماده شوید. باران در راه است.

صدایی که درونتان می شنوید قرار است در زندگی شما اتفاق بیفتد.

صدایی در درونم به من می گفت که من باید کسب و کار خودم را راه بیاندازم. خب تنها چیزی که می توانستم بینم همین کاری بود که می کردم، در نهایت به این نتیجه رسیدم که احتمالاً اشتباه شنیده ام.

در اینگونه مواقع شما باید شجاع باشید چون چیزی که می خواهید در راه است. شرایط کنونی شما ممکن است به شما بگویند که شما به حداکثر خود رسیده اید، تا آنجایی که می توانستی رشد کردی در همین نقطه بمان.

بدانید که این فقط یک گزارش است و اگر آن را باور کنید در زندگی تان اتفاق می افتد.

اما اگر به صدای درون تان گوش کنید و گزارش خداوند را باور کنید، صدایی که در درون تان می شنوید را باور کنید، آنوقت آن چیزی که در درون تان شنیده اید جایگزین چیزی می شود که با گوش بیرونی تان شنیده اید.

اگر با خداوند موافق باشید تبدیل به همان کسی می شوید که او در مورد شما گفته است.

ممکن است مبتلا به یک بیماری باشید، خداوند به تو نشانه-هایی می دهد تا شفا پیدا کنی.

به گزارش خداوند باور داشته باشید و می بینید که شفا پیدا می کنید.

آیا شما در حال حاضر دارید با اعتیاد دست و پنجه نرم

می کنید؟

خداوند می گوید کسی که نشانه هایش را ببیند در نهایت رها می شود.

به گزارش او باور پیدا کنید و می بینید که آزادی وارد زندگی -
تان می شود و چیزی که در درونتان می شنوید جایگزین چیزی
می شود که در ظاهر به نظر می رسد.

وقتی الیاس صدای فراوانی باران را شنید بیش از سه سال بود
که آنجا خشکسالی بود.

هیچ نشانه ای از باران نبود. او می توانست با خودش فکر کند
که اگر این موضوع را پیش خودم نگه دارم بهتر است، به کسی
نمی گویم چون فکر می کنند من دیوانه شده ام.

اما او این شجاعت را داشت که چیزی را که شنیده است اعلام

کند. او مستقیم به سمت پادشاه رفت و به او گفت که صدای باران زیادی را شنیده است.

قانون این است که:

**تنها باور کردن صدای درونت کافی نیست
باید آن را اعلام کنی**

اگر مریض هستی به یکی بگو که حالت خوب است، مشکلی نداری، شفا پیدا کردی و قرار نیست بمیری. ممکن است وضعیت ظاهری شما را ببینند و با خود فکر کنند که منظورت چیست؟ مگر گزارشات پزشکی ات را ندیده ای؟ هیچ نشانه ای از بهبودی در شما نیست. اما وقتی آن را اعلام می کنی معجزه ای در زندگی شما به جریان می افتد.

کلمات شما قدرت را به وجود می آورند. شما با صحبت کردن در مورد آینده تان آن را به وجود می آورید.

کتاب مقدس می گوید:

*اگر می خواهی خداوند رهایی بخش تو باشد، آن را به زبان بیاور.

*اگر می خواهی حالت خوب شود، آن را به زبان بیاور.

*اگر می خواهی از اعتیادت خلاص شوی، آن را به زبان بیاور.

*اگر می خواهی به رؤیاهایت بررسی، آن را به زبان بیاور.

ممکن است هیچ نشانه ای نبینید اما باید مثل الیاس به مردم اعلام کنی که من مورد لطف خداوند قرار گرفته ام، من آزاد هستم، ما صاحب فرزند خواهیم شد. ما به خانه جدیدی نقل مکان می کنیم.

پسرمان قرار است کارهای بزرگی انجام دهد...

مطمئنی؟ من فکر کردم پسر در مسیر اشتباهی قرار گرفته است. من فکر کردم که پسر دوستان نابابی ندارد و در دردسر افتاده است.

بله، اما این شرایط برای او موقتی است و وضعیت او در حال تغییر است.

این چیزی است که شما در ظاهر می بینید اما صدای درونم به من می گوید که شرایط به نفع من و خانواده ام تغییر می کند.

اگر صدایی را که در درونت می شنوی با صدای بلند اعلام کنی، آنوقت سرنوشتت آزاد می شود. این همان چیزی است که به خداوند اجازه می دهد تا بتواند کارهای بزرگی برایت انجام دهد.

زوجی را می شناختم که سال ها تلاش می کردند تا بچه دار شوند اما موفق نمی شدند.

آنها تمام مراحل پزشکی را پشت سر گذاشتند و تمام تلاش-شان را کردند و در نهایت دکترها به آن خانم گفتند که هیچ شانسی برای بچه دار شدن ندارد.

سن او داشت بالا می رفت، من فکر کردم که دیگر پذیرفتند که نمی توانند اینگونه صاحب فرزند شوند و می روند کسی دیگر را به فرزند قبول می کنند و راه های دیگر را امتحان می کنند. اما این خانم هیچوقت نظرش را تغییر نداد.

او در دیپارتمان کودکان ما کار می کرد و همیشه می گفت وقتی فرزندم به دنیا بیاید. نمی گفت «اگر»، می گفت «وقتی»!
او کاملا مطمئن بود. انگار تاریخ تولد فرزندش روی تقویم ثبت شده بود.

فقط چون مردم باور ندارند یا کسی که حامی شما بود دیگر باور ندارد به این معنی نیست که قرار نیست آن اتفاق برای شما بیفتد.

ممکن است کارشناسان بگویند هیچ راهی وجود ندارد، بانک بگوید شما دارای شرایط لازم نیستید. دوستان تان به شما می گویند هیچوقت به آن خانه نمی توانید نقل مکان کنید.

مثل داستان الیاس ممکن است هیچ ابری در آسمان دیده نشود اما هنوز شما این شجاعت را دارید که به مردم بگویید: نه تنها قرار است باران بیاید بلکه قرار است باران فراوانی بیاید.

اگر عده ای با شما مخالفت کردند، تعجب نکنید. تو این موضوع را اعلام نمی کنی تا مردم را مجبور کنی با تو موافق باشند، به

آنها امیدواری بدهی یا چیزهای خوب را باور کنند.

شما این موضوع را اعلام می کنید تا:

۱- به خداوند نشان دهید صدایی که در درونتان شنیده اید را

باور کرده اید

۲- به دشمنان تان نشان دهید که صداهای منفی نتوانستند

بلندتر از صدایی باشند که خداوند در درونتان به شما الهام

کرده است.

دشمنان تان از افکار شما مطلع نیستند. آنها مثل خدا نیستند

خداوند از افکارمان قبل از اینکه به آنها فکر کنیم، آگاه است.

از کلمات مان قبل از اینکه آنها را به زبان بیاوریم، آگاه است.

خداوند همه چیز را می داند.

دشمنان شما فقط چیزی را که شما به زبان می آورید و می شنوند را می دانند.

مراقب حرف هایی که می زنید، باشید. من هیچوقت حالم خوب نمی شود. این بیماری قرار است همیشه با من باشد. من نمی توانم به رؤیاهایم دست پیدا کنم، هیچوقت نمی-توانم از اعتیادم نجات پیدا کنم.

شما خیلی دارید به دشمنان اطلاعات می دهید. شما دارید با این کار شک و ترس و ضعفتان را به او نشان می دهید.

اما وقتی او می شنود که شما می گوئید من مورد لطف و رحمت خداوند قرار دارم، حالم خوب است، سالم و قوی هستم. من صدای فراوانی را می شنوم، صدای لطف خدا را می شنوم، صدای رشد و پیشرفت را می شنوم.

هر چیزی که دشمن تان از شما می داند به خود شما بستگی دارد.

او نمی تواند مانع آنچه که خداوند برای شما مقدر کرده است، بشود.

۲۰ سال بعد دکترها به آن خانم گفتند که ما قبلا چنین چیزی ندیده بودیم. شما باردار هستید، آن هم نه یکی بلکه دوقلو باردار شده اید و امروز او ۲ کودک سالم دارد.

دارم فکر می کنم که اگر او آرزویش را هیچوقت به کسی اعلام نمی کرد، چه اتفاقی می افتاد؟

اگر فکرهای منفی می کرد و می گفت من خیلی پیر شده ام، هیچوقت اتفاق خوبی برایم نمی افتد یا من فرصتم را از دست داده ام، چه اتفاقی می افتاد؟

احتمالا او دیگر الان این دوقلوها را نداشت.
وقتی تو سخنان خودت را می شنوی، مثل من قرار است بچه
هایم را به دنیا بیاورم، من از این اعتیاد نجات پیدا می کنم،
خانواده من مورد حمایت قرار می گیرند...
این کلمات دقیقاً به درون خود شما بر می گردند و کمک
می کنند تا دلگرم و امیدوار باقی بمانید.
اما اگر تمام چیزهایی که می شنوید این باشد که مثلاً:
این خشکسالی چقدر بد است
چرا هیچوقت باران نمی بارد؟
این گزارشات منفی مانع رسیدن شما به فراوانی هایی می شوند
که متعلق به شماست.

شما نه تنها باید چیزی که خدا درون شما قرار می دهد را با
صدای بلند اعلام کنید بلکه باید از او به خاطر الهاماتی که به
درون شما می کند، تشکر کنید.

خدایا متشکرم از اینکه فرزندم به زودی به دنیا می آید، متشکرم از اینکه مشکلم حل شد، متشکرم از اینکه از این اعتیاد خلاص شدم. متشکرم که درهای جدیدی را در زندگی ام به روی من باز می کنی.

الیاس در بالای کوهی ایستاده بود. او به دستیارش گفت برو به آن طرف کوه و ببین آیا نشانه ای از باران می بینی یا خیر؟

آن جوان پس از مدتی برگشت و به الیاس گفت خیر هیچ ابری در آسمان وجود ندارد.

مشخص است که اصلاً قرار نیست بارانی بیاید. اما الیاس دلسرد نشد و با خودش نگفت که خدایا احتمالاً برداشت اشتباهی از صدای درونم داشتم.

نگرش الیاس اینگونه بود که من به چیزی که تو دیدی اهمیت نمی دهم بلکه صدایی که درونم شنیده ام را باور دارم.

وقتی که به صدای درونت باور داشته باشی دیگر وقتی شرایط باب میل نباشند، ناراحت نمی شوی.

مثلا به خاطر یک گزارش منفی پزشکی به هم نمی ریزی. به خاطر یک سری موانعی که سر راهت سبز شدند، در رسیدن به رؤیاهایت تسلیم نمی شوی.

درست مثل الیاس، شما به چیزی که می بینید نباید اهمیت بدهید بلکه به صدای درون تان که از طرف خداوند است، باید باور داشته باشید.

* شما شنیده اید که خداوند قرار است دوباره سلامتی را به شما برگرداند.

* شما شنیده اید که به هر کاری دست بزنید در آن موفق می شوید.

* شما شنیده اید که همسر مناسبی برای خود پیدا می کنید، لطف خدا در راه است، باران در راه است.

ممکن است امروز شما در خشکسالی باشید، همه جا خشک است و شرایط باب میل شما نباشد.

بله شما می توانید صدای باران را درونتان بشنوید اما در ظاهر خیلی وقت است که هیچ نشانه ای از باران نبوده است. دقیقا

اینجا چالش اصلی برای شما شروع می شود:

آیا شما چیزی را که در ظاهر می بینید باور می کنید یا

صدایی را که درونتان می شنوید باور می کنید؟

آیا می‌خواهی به شرایط، به چیزی که مردم می‌گویند و نتیجه نگرفته‌اند، اجازه بدهی که تو را قانع کنند همانجایی که هستی بمانی؟

و یا به خاطر آنها از عقایدی که به آنها باور داری دست بکشی؟ خیر باید اجازه دهید که احساسات تان برگردد و ایمان خود را حفظ کنید.

خداوند شما را خلق نکرد تا در خشکسالی و درگیری‌های همیشگی و یک سطح از زندگی بمانید.

این سرنوشت شما نیست. باران در راه است، پیشرفت در راه است، سلامتی در راه است، افراد مناسب در راه هستند.

صدایی که درونتان شنیده‌اید قرار است در زندگی شما اتفاق بیفتد.

می توانم تصور کنم که آن جوان فکر می کرد که الیاس دیگر این دفعه دارد اشتباه می کند.

او قادر است معجزه های شگفت انگیزی انجام دهد. اما این بار واقعاً هیچ نشانه ای از باران نیست. کاملاً مشخص است.

من کاری که الیاس کرد را خیلی دوست دارم. وقتی مرد جوان به او گفت که قرار نیست بارانی بیارد به جای اینکه حرف او را قبول کند به او گفت که برگرد و دوباره نگاه کن.

هربار هم او بر می گشت و می گفت که باز هم هیچ خبری از باران نیست، الیاس دوباره او را می فرستاد و این کار چندین بار تکرار شد.

بار هفتم مرد جوان برگشت و گفت این بار ابر کوچکی را دیدم که کم کم داشت شکل می گرفت.

نکته ی حرف های من در اینجا است:

الیاس از اینکه این اتفاق می افتد بسیار مطمئن بود. به جای اینکه نظرش را عوض کند یا منصرف شود، کاری کرد تا آن مرد نظرش را عوض کند.

خداوند چیزهایی را درونتان به شما الهام می کند که با آن چیزی که در ظاهر می بینید، تناقض دارد. به مردم اجازه ندهید که شما را منصرف کنند. به جای اینکه شما نظرتان را عوض کنید به آنها بگویید که بروند و دوباره ببینند.

در بعضی مواقع ممکن است آنها چیزهایی را ببینند که خداوند به درون شما الهام کرده است اما افرادی که به شما خیلی نزدیک هستند یعنی افرادی که در دایره درونی شما قرار دارند، باید برای شما باشند.

شما نمی توانید به افراد گمراه کننده و منفی نگر اطراف تان اجازه دهید به شما بگویند که قرار نیست حالتان خوب شود یا با مشکل خیلی بزرگی مواجه شده اید، نمی توانید به رؤیاهایتان دست پیدا کنید.

سرنوشت شما مهم تر از این هست که بخواهید مردم را نسبت به صدایی که درونتان شنیده اید، متقاعد کنید. الیاس با آن مرد جوان بحث نکرد، سعی نکرد او را متقاعد کند. سعی کرد آنقدر او را بفرستد تا خودش به این باور برسد.

اگر می خواهی همچنان با ایمان بمانی شاید مجبور شوی برای مدت کمی رابطه ات را با یک سری از اطرافیانت قطع کنی. شاید مجبور شوی از بعضی از اعضای خانواده ات یا همکارانت فاصله بگیری. همان هایی که همیشه به تو می گویند که

نمی توانی موفق شوی.

این همان کاری است که پدرم انجام داد. او در خانواده ای فقیر بزرگ شد. پدر و مادرش کشاورزان ورشکسته ای بودند. در دوران مشکلات شان همه چیز را از دست داده بودند.

به زحمت غذایی برای خوردن داشتند. پدرم مجبور شد ترک تحصیل کند. او هیچ آینده ای نداشت که بخواهد در موردش صحبت کند، هیچ هدفی نداشت.

اما در سن ۷ سالگی به عنوان اولین نفر در خانواده اش زندگی-اش را وقف مسیح کرد.

خداوند رؤیایی در قلب او قرار داد تا تبدیل به یک کشیش بشود.

او باور داشت که یک روزی می تواند با دنیای اطرافش ارتباط برقرار کند.

او به والدینش گفت می خواهد مزرعه را ترک کند تا به کلیسا برود.

پدر و مادرش آدم های بسیار خوبی بودند اما بسیار چشم انداز کوتاهی از زندگی داشتند.

به او گفتند که جان بهتر است در مزرعه پیش ما بمانی. تمام کاری که می دانی باید بکنی چیدن پنبه هاست، به اندازه خودت می توانی درآمد داشته باشی.

اگر او آن لحظه به حرف آنها گوش میداد سرنوشتش را از دست می داد.

او می دانست که صدای درونش چه به او گفته است. مسئله اینجا بود افرادی که به او نزدیک بودند نمی توانستند آن صدا را بشنوند.

او پدر و مادرش را دوست داشت و همیشه با آنها با احترام رفتار می کرد.

اما به آنها اجازه نداد تا او را از کاری که به او الهام شده بود تا انجام دهد، منصرف کنند.

خداوند چیزهایی را درون شما قرار می دهد که در نگاه اول رسیدن به آنها سخت و غیرممکن است و در عین حال شما هم منابع، ارتباطات و تأثیرگذاری لازم را ندارید.

پدرم در آن محیط فقیر دوران کودکی اش چگونه می توانست فکر کند که روزی می تواند با دنیای اطرافش ارتباط برقرار کند؟

هیچ نشانه ای از آن نبود. هیچ ابری در آسمان نبود، هیچ کسی هم نبود که بخواهد از او حمایت کند.

اما وقتی به صدای درونتان باور داشته باشید و اجازه ندهید تا کسی مانع شما بشود، خداوند درهایی را برای شما باز می کند که هیچ کسی نمی تواند آن را ببندد. خداوند اتفاقاتی را در زندگی شما به وجود می آورد که شما به تنهایی نمی توانستید.

سوال اصلی اینجا است که:

با وجود اینکه شرایط به شما می گویند که غیرممکن است آیا شما همچنان به صدای درونتان باور دارید؟
مثلاً:

* صدای درونتان می گوید که به زودی صاحب فرزند خواهید شد اما گزارشات پزشکی می گویند که این امر غیرممکن است.
* صدای درونتان می گوید که به زودی مدرک ارشد خود را می گیرید اما هیچ کسی در خانواده تان حتی به دانشگاه نرفته

است.

*** صدای درونتان می گوید که کسب و کارتتان قرار است رشد کند اما در حال حاضر صورت حساب هایتان را هم به زحمت می توانید پرداخت کنید.**

خداوند این الهامات را مانند بذرهایی در درون ما می کارد. اگر این نشانه ها را نادیده بگیریم و بگوییم امکان ندارد، هیچوقت این اتفاق نمی افتد، این بذرها هیچوقت ریشه دار نمی شوند.

اما اگر مثل پدرم، مثل آن خانمی که صاحب دوقلو شده بود یا مثل الیاس رفتار کنید و بگویید که:

خدایا من راهی نمی بینم، اما این را می دانم که تو اگر راهی سراغ نداشتی هیچوقت این بذر را درون من نمی کاشتی.

برای همین خدای من می خواهم از تو تشکر کنم که:
باران در راه است، لطف و رحمت در راه است، سلامتی در راه
است.

می خواهم از تو تشکر کنم که:
افراد مناسب را وارد زندگی من می کنی و باعث می شوی که
هرچیزی سر جای خود قرار بگیرد.
خدایا از تو متشکرم که:

مرا به جایی رساندی که خودم به تنهایی نمی توانستم به اینجا
برسم.

مجبور نیستی خودت را درگیر این کنی که متوجه شوی چگونه
قرار است این اتفاق بیفتد؟
تمام کاری که باید بکنی این است که به صدای درونت باور
پیدا کنی.

دستیار الیاس به او گفت که ابر کوچکی را می بینم که دارد کم کم شکل می گیرد.

همان ابر کوچک تبدیل به ابری بزرگ شد و سپس باران زیادی شروع به باریدن کرد.

صدایی که الیاس درونش شنیده بود برایش به واقعیت تبدیل شد.

ممکن است ندانید چطوری می توانید به رؤیاهایتان دست پیدا کنید یا چطوری می توانید شفا پیدا کنید و از دست آن اعتیاد خلاص شوید.

شما به صدای درونتان باور دارید اما هیچ نشانه ای از آن نمی بینید.

شما فقط به یک ابر کوچک نیاز دارید، یک لطف کوچک، یک اتفاق ناگهانی خوب، یک شخص مناسب، یک راه برای درمان و مثل الیاس ناگهان می توانی صدایی را که درونت شنیده ای

را در واقعیت بینی که اتفاق افتاده است.

پدرم خدا را دید که دارد درها را یکی یکی به رویش باز می کند. او و مادرم کلیسای لیکوود را تأسیس کردند. پدرم ۵۰ سال به عنوان کشیش آنجا مشغول بود در حالی که با کل دنیا ارتباط برقرار کرده بود.

وقتی به خانه برگشت پدر و مادرش شگفت زده شده بودند. آنها نمی توانستند لطف و قدرت تأثیرگذاری که او از آن برخوردار شده بود را باور کنند. در آن لحظه نمی توانستند آن را ببینند. فکر نمی کردند که این چیزها هیچوقت در وجود او شکل بگیرد.

وقتی افرادی برای شما نیستند هیچوقت دلسرد نشوید. شاید آنها تا بعد از اینکه فراوانی باران را ببینند از شما تجلیل و قدردانی نکنند.

نکته مهم این است که به شک و تردید آنها اجازه ندهید که موجب شوند باورتان را نسبت به صدای درونتان از دست بدهید.

خیلی از الهاماتی که خدا درون شما قرار می دهد برای دیگران هیچ معنایی ممکن است نداشته باشد. نباید تعجب کنید اگر آنها شما را درک نکنند، اگر پشت سر شما حرف بزنند یا حتی اگر از شما انتقاد بکنند.

خداوند به حضرت نوح گفت که یک قایق بسیار بزرگ بسازد چون قرار بود طوفان بسیار عظیمی بیاید. نکته جالب این بود که تا الان چنین بارانی نباریده بود. از پست-ترین تا بلندترین نقطه زمین پر از آب شده بود.

مردم هیچوقت چنین بارانی ندیده بودند که از آسمان ببارد. نوح داشت قایق می ساخت، اما نه در کنار اقیانوس، نه نزدیک به ساحل که بتواند به راحتی آن را در آب هل دهد. او قایق را در زمینی خشک ساخت.

آن فقط یک قایق ماهیگیری کوچک نبود، بلکه خدا از نوح خواست تا یک قایق به طول ۱۳۷ متر بسازد. یعنی تقریباً یک و نیم برابر طول یک زمین فوتبال.

می توانم تصور کنم که مردم از کنارش رد می شدند، سرشان را تکان می دادند و می گفتند که نوح باید عقلت را از دست داده باشی، داری وسط ناکجاآباد یک قایق می سازی مردم او را دست می انداختند، مسخره اش می کردند، پشت سرش حرف می زدند.

امروزه هم به همین گونه است.

* شما به من می گویی که به زودی صاحب فرزند می شوی در صورتی که ۲۰ سال گذشته است و گزارشات پزشکی حاکی از آن است که این امری غیرممکن است.

* شما به من می گویی که قرار است با کل دنیا ارتباط برقرار کنی در حالی که فقط یک پسر نوجوانی هستی که در مزرعه زندگی می کنی و هیچ پول و تحصیلات و پشتیبانی هم نداری.

* شما به من می گویی که فرزندت قرار است کارهای بزرگی انجام دهد در حالی که نیمی از دوران مدرسه اش را در حبس گذرانده است.

* جول تو داری به من می گویی که این شهر می خواهد زمینی

در مرکز کامپک به تو بفروشد تا تو بتوانی در آن کلیسا بسازی؟

مردم ممکن است شما را درک نکنند و فکر کنند که شما اشتباه می کنید و نمی خواهید واقعیت را قبول کنید. از طرفی نمی توانیم بگوییم که این طرز فکر آنها تقصیر آنهاست. چون آنها چیزی که به شما الهام شده است را ندیده اند.

از آنها انتظار نداشته باشید تا کار شما برایشان خوشایند باشد. اگر برای رسیدن به اهدافتان نیاز به موافقت آنها با خودتان داشتید آنها با شما از اول موافق می بودند. وقتی می بینید با شما موافق نیستند یعنی شما نیاز به حمایت آنها ندارید. یعنی شما نیاز به دلگرمی آنها ندارید.

اجازه ندهید تا شما را از انجام کاری که به درونتان الهام شده است، منصرف کنند.

دشمن از مردم مثلاً از افرادی که شما دوست شان دارید و به آنها احترام می گذارید، استفاده می کند، تا کار شما را خراب کند.

* آیا مطمئنی که می خواهی به آن جایگاه ارتقاء پیدا کنی؟
۳ نفر دیگر که از شما حتی لایق تر هستند زودتر از شما در نوبت می باشند. بعید می دانم نوبت شما شود. ممکن است ۵ سال طول بکشد.

* نوح آیا مطمئنی که قرار است باران ببارد؟ اصلاً باران چی هست؟ نوح تو به من می گویی که قرار است از آسمان آب به زمین بریزد و زمین را پر از آب بکند.

قبول است اما دیگر باید به دنیای واقعی برگردی و بدانی که

این اتفاق قبلاً هیچوقت نیفتاده است.

**خداوند چیزهایی را به درون شما الهام می کند
که قبلاً هیچوقت اتفاق نیفتاده اند**

چیزهایی که خانواده شما قبلاً هیچوقت ندیده بودند. مثل
مراحل جدید زندگی، پیشرفت و تأثیرگذاری.

شما قرار است وارد دوره ای از زندگی تان شوید که در آن الطاف
بی نظیر خداوند وجود دارد. نعمت هایی که فراتر از حد تصور
شما هستند.

اما فقط لحظه ای که آن را باور کردید تعجب نکنید که چرا
دیگران شما را درک نمی کنند؟

همه در شهر پشت سر نوح حرف می زدند. بیا برویم این مرد دیوانه را ببینیم. او دارد در ناکجاآباد یک قایق می سازد. اما نوح دلخور نشد، چون می دانست که آنها صدایی که درونش به او الهام شد را نشنیده اند.

از دست آدم های منفی اطرافتان دلخور نشوید. افرادی که برای شما نیستند نمی توانند مانع شما برای رسیدن به سرنوشت-تان بشوند.

فقط چیزی را که به شما الهام شده است را اعلام کنید و از خدا شاکر باشید که چیزی که می خواهید در راه است.

اگر این کارها را انجام دهید من باور دارم و اعلام می کنم که:

* چیزی که درونتان به شما الهام شده است جایگزین چیزی می شود که در ظاهر می بینید.

* مثل نوح، خداوند برای شما کاری انجام می دهد که تا الان ندیده بودید

* و در نتیجه شما قرار است که از الطاف فراوان، پیشرفت های فراوان، خلاقیت های فراوان، بهبودی فراوان و مرحله جدیدی از زندگی برخوردار شوید.

جهت تهیه سخنرانی های جول
اوستین به همراه کتاب الکترونیکی
وارد آدرس زیر شوید:

negareshenik.ir/?p=3619

